بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 12/03/94

جلسه 1182

بحث راجع به معنای ضرار بود، مشهور بین علماء ادب این بود که چون ضرار مصدر باب مفاعله هست به معنای صدور اضرار است از دو نفر که به همدیگر زیان بزنند، البته برخی هم به معنای مجازات بر ضرر معنا کرده اند که هیچ تناسبی با معنای لغوی ضرار و استعمالات ضرار در کتاب و سنت ندارد.

محقق اصفهانی فرمود اینکه مشهور باب مفاعله را می گویند اصل در آن فعل اثنین است مشهورٌ لا اصل له، و این نظر را مرحوم آقای خوئی هم قائلند، و معنایی که این دو بزرگوار کرده اند برای باب مفاعله معنای خلاف مشهور هست، البته بین معنائی که محقق اصفهانی می کند با معنایی که آقای خوئی کرده به نظر ما فرق است، ولو خود آقای خوئی نسبت می دهد به محقق اصفهانی که ایشان هم همفکر هست با مرحوم آقای خوئی، ولی دقت که می کنیم در کلمات محقق اصفهانی می بینیم محقق اصفهانی می گوید هر کجا که ثلاثی مجرد متعدی الی الغیر بود بدون واسطه حرف جر، مثل ضرب زید عمروا، که متعدی است به مفعول بلاواسطة حرف الجر، وقتی به باب مفاعله می رود معنایش این می شود که تصدَّی و تعمّد فی ضربه عمروا، مرحوم آقای خوئی می فرماید حاول فی الضرب سواء تحقق منه الضرب ام لا، می فرماید که قرآن دارد راجع به منافقین دارد که یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم، تلاش می کنند خدا را فریب بدهند اما فقط خودشان را فریب می دهند، یا یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون تلاش می کنند که دشمن را بکشند اما چه بسا خودشان شهید می شوند و به لقاء خدا می پیوندند.

 علت اینکه ما می گوئیم معنایی که محقق اصفهانی می کند فرق می کند با معنایی که مرحوم آقای خوئی دارد این است که محقق اصفهانی دو عبارت دارد شاهد بر این است که ایشان باب مفاعله را می گوید که فعل موجود می شود، و لکن فاعَلَ اخص از فَعلَ هست:

شاهد اول: می فرماید که مقصود در یخادعون الله این نیست که نسبت خدیعه هم به این منافقین داده بشود و هم به خدا، بل المقصود نسبة الخدیعة الیهم، مقصود این است که بگوید اینها فریبکار هستند، در حالی که آقای خوئی می فرماید که المقصود نسبة المحاولة و السعی الی الخدیعة الیهم نه اینکه المقصود نسبة الخدیعة الیهم.

بعد محقق اصفهانی فرموده اگر می گفتند یخدعون الله ممکن بود بدون توجه کاری بکنند که فریب دیگری باشد، اما یخادعون الله یعنی اینها به دنبال فریب هم هستند و تعمد دارند در فریبکاری.

{سؤال؟

جواب: چون تعبیر می کند لیس المقصود من یخادعون الله نسبة الخدیعة الی الله و المنافقین معا، بل المقصود نسبة الخدیعة الیهم فقط، در حالی که آقای خوئی می فرماید نسبة المحاولة و السعی الی الخدیعة الی المنافقین، ما به تعبیر ایشان کار داریم که می فرماید المقصود نسبة الخدیعة الیهم، نسبة الخدیعة الیهم یعنی تحقَّقَ منهم الخدیعة، پس یخادعون با یخدعون می گوید فرقش این است که اگر خدیعه بدون تعمد بود نمی گفتند خادعه بلکه می گفتند خدعه، پس می شود خادع اخص مطلق از خدع (البته این تعبیر از بنده است و الا اگر این تعبیر در کلام محقق اصفهانی بود که صریح می شد در آنچه ما استظهار می کنیم) نسبت خادع به خدع طبق مبنای محقق اصفهانی خصوص مطلق است، ولی طبق معنایی که آقای خوئی می کند عموم و خصوص من وجه است، چون آقای خوئی می گوید خدع یعنی تحقق الخدیعة ولو اتفاقا و بدون محاولة، و خادع یعنی سعی و حاول فی الخدیعة سواء تحققت الخدیعة ام لا، ما می گوئیم شاهد داریم که محقق اصفهانی این مطلب آقای خوئی را نمی گویند}.

شاهد دوم: این است که ایشان فرموده است شما وقتی می گوئید ضرب زید عمروا ولو دلالت می کند بر نسبت صدوریه و دلالت می کند بر تعدیة الفعل من فاعله الی المفعول، و لکن وقتی می گوئید ضارب بر این تعدیه ترکیز کرده اید و توجه تفصیلی کرده اید به این تعدیة الفعل من الفاعل الی المفعول، نتیجه این التفات و ترکیز بر این تعدیة الضرب من زید الی عمرو این است که می خواهید بفهمانید که زید متصدی شد برای این کار، نه اینکه ضرب زید عمروا صدفةً و اتفاقا، آن تعدیة الضرب من زید الی عمرو در ضارب زید عمروا ملحوظ استقلالی شد و مورد لحاظ تفصیلی قرار گرفت و شما ترکیز کردید بر آن، و این نتیجه اش این است که می خواهید بگوئید تصدَّی زید لضرب عمرو أی ضربه متعمدا، معنای عبارت ایشان این هست.

به هر حال محقق اصفهانی شاهدی بر مدعای خودش ندارد که می گوید تعمَّدَ فی ایجاد الفعل، اگر شاهد ایشان کلمه ضرار هست که می گوید ضرار عرفا یعنی تعمد الاضرار، خوب با یک مثال که نمی شود معنای صیغه مفاعله را بیان کرد، ما مثالهای زیادی داریم که اصلا تعمد الفعل استفاده نمی شود از صیغه مفاعله که بعدا این را توضیح خواهیم داد، ایشان شاهدی که ذکر می کند فقط کلمه ضرار است.

اما یخادعون الله در خدیعه تعمد اخذ شده است، اصلا فریب دادن بدون تعمد صدق نمی کند، او مربوط به صیغه باب مفاعله نیست، بلکه مربوط است به ماده خدیعه.

برهان محقق اصفهانی بر عدم دلالت باب مفاعله بر فعل الاثنین:

قبل از اینکه مطالب ایشان را بررسی کنیم مطلبی را از ایشان نقل کنیم به عنوان برهان، ایشان برهان ذکر می کند که این کلام ادباء غیر معقول است که می گویند مفاعله دلالت می کند بر فعل الاثنین، ایشان می گوید که خود این علماء ادب گفته اند که فرق بین مفاعله و تفاعل مثل ضارب زید عمروا با تضارب زید و عمرو این است که در تضارب زید و عمرو انتسابِ به دو فاعل مدلول بالاصالة باب تفاعل هست، مدلول بالاصالة باب تفاعل انتساب الفعل است الی شخصین، اما در باب مفاعله مثل ضارب زید عمروا انتساب این ضاربَ به زید مدلول بالاصالة است، دلالت می کند ضارب زیدٌ بر انتساب این فعل به زید بالاصالة، و به عمرو که مفعول است بالتبعیة، ایشان می فرماید این مطالب غیر معقول است، چرا؟ چون هیئت جز دلالت بر یک نسبت نمی تواند چیزی را بفهماند، هیئت محال است دلالت کند بر دو نسبت در عرض واحد، پس مفاد تضارب زید و عمرو دو نسبت نیست نسبة ضرب زید عمروا و نسبة ضرب عمرو زیدا، ابدا، مفاد تضارب زید و عمرو نسبت تضارب هست و یک نسبت تضارب هست به دو نفر، دو نسبت نیست، نسبة واحدة بین التضارب و بین زید و عمرو، تضارب یعنی به هم زدن، به هم زدن یک طرف نسبت است، طرف دیگر نسبت هم زید و عمرو مجموع زید و عمرو هستند، خوب شما در ضارب زید عمروا چی می خواهید بگوئید؟ آیا می خواهید بگوئید مدلول این جمله هم همان نسبت واحده است، پس فرقش با تضارب زید و عمرو چه شد؟ اگر می خواهید بگوئید نسبت ضارب زید عمروا به زید بالاصالة است به عمرو بالتبعیة است خوب این یعنی تعدد نسبت، باید دو نسبت باشد که دلالت این جمله بر یک نسبت بشود بالاصالة بر نسبت دوم بشود بالتبعیة، این هم که محال است، مگر می شود که یک هیئت دلالت کند بر دو نسبت ولو دلالتش بر یکی بالاصالة باشد و بر دیگری بالتبعیة باشد، این محال است، اگر می خواهید شما مدلول التزامی و مدلول مطابقی درست کنید بگوئید مدلول مطابقی ضارب زید عمروا ضربُ زیدٍ عمروا هست و این جمله یک جمله دیگری مدلول التزامیش هست و آن جمله دیگر این است که و ضرب عمرو زیدا، اگر این را می گوئید نه اینکه بگوئید ضارب زید عمروا مدلول مطابقیش نسبتین است که گفتیم غیر معقول است، بلکه بگوئید یک جمله مطابقیه داریم مدلولش نسبت ضرب زید عمروا هست و این یک مدلول التزامی دارد که جمله فضرب عمرو زیدا است، می گوئیم آقا مدلول التزامی که جزافا محقق نمی شود، باید در خارج تلازم باشد بین دو شئ ولو تلازم عرفی، مثل جود و حاتم تا یکی بشود مدلول التزامیِ دیگری، اگر لازم و ملزوم نباشد در مقام ثبوت که دلالت التزامیه در مقام اثبات شکل نمی گیرد، کی ضرب زید عمروا لازم ثبوتی اش این است که فضرب عمرو زیدا، نه، ضرب زید عمروا و لکن عمرو لم یضرب زیدا، "لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین"، پس هیچ تلازمی نیست بین صدور جنایت از زید نسبت به عمرو و صدور انتقام و جنایت از عمرو نسبت به زید.

این برهانی است که ایشان آورده برای اینکه صیغه مفاعله محال است دلالت کند بر فعل اثنین.

 اقول: واقعا این عجیب است، اولا ما آنی که خودمان می فهمیم را بگوئیم، در جائی که صیغه مفاعله دلالت بر فعل الاثنین می کند مثل همین ضارب زید عمروا، اگر زید عمرو را بزند ولی عمرو سکوت کند و هیچ کاری نکند که عرفا نمی گویند ضارب زید عمروا، یا ذاکرَ زید عمروا، خوب از قدیم گفته اند مذاکره دو طرف دارد، اینها که یقینا فعل الاثنینی است، شما جناب محقق اصفهانی دارید تمام پلها را خراب می کنید، یک مورد هم اگر پیدا بشود که پیدا می شود که از صیغه مفاعله ما فعل الاثنین می فهمیم آن را هم شما می گوئید غیر معقول است، خوب چرا غیر معقول؟ توجیهی که ما می کنیم این است که یک وقت شما یک واقعه را که زید به عمرو می زند و عمرو هم به زید می زند، در مقام تصور این واقعه را تصور می کنید به نحوی که در عالم تصور صادر می شود از دو نفر، می گوئید همدیگر را زدن و به همدیگر زدن، این می شود تضارب، این حادثه را به نحوی دیدید که یک واقعه ای ست که دو فاعل دارد، مصدری که انتزاع می کنید از این واقعه می شود به هم زدن و همدیگر را زدن و هکذا، یک وقت همین واقعه را به نحوی می بینید که کأنه صادر شد از یک شخص و واقع شد بر شخص دیگر، می گوئید کتک کاری، زید کتک کاری کرد با عمرو، ضارب زید عمروا، همان واقعه تضارب است اما با یک لحاظ دیگر، لحاظ کردید این واقعه را کانه این واقعه این است زدن زید عمرو را و زدن عمرو زید را یعنی کتک کاری، کتک کاری را یک فعلی دید در مقام تصور که از زید صادر می شود و بر عمرو واقع می شود.

سؤال؟

جواب: ضرَبَ زدن است نه کتک کاری، کتک کاری مفهوم عرفیش یعنی زدن متقابل، همین زدن متقابل را نه اینکه در مقام تکوین بگوئید که صادر می شود از زید کتک کاری متقابل و بر عمرو واقع می شود، بلکه در مقام تصور، در مقام تصور اینطور لحاظ می کنید که هذا فعلٌ صادرٌ من زید و واقعٌ علی عمرو، مثل فرق بین تقاتل و قتال، تقاتل با هم جنگیدن است، یک واقعه ای است که در مقام تصور انتساب دارد به دو فاعل، با هم جنگیدن، می گوئید تقاتل زید و عمروا زید و عمرو با هم جنگیدند، اما همین تقاتل در مقام تصور اگر بشود جنگیدن نه با هم جنگیدن، جنگیدن یک فعلی می شود که قوامش به این است که دو طرف با هم بجنگند، و الا اگر شما متعمدا بروید یک انسان نائم را بکشید نمی گویند قاتله، شما شمشیر دست گرفتید افتادید به جان این نائم یا آن وقت هم که از خواب بیدار شد فرار کرد آخرش هم خودش را مثل عمروعاص کرد ولی شما که علی نبوید زدید و او را کشتید، نمی گویند قاتلته، جناب محقق اصفهانی کدام عرف به این می گوید قاتلته، کدام عرف یک انسان خواب را اگر شخصی بکشد می گوید تو قتال کردی با او، یا کی می گویند ضاربته چون تعمد داشتی به زدن او، همین فعل اثنین که با هم می جنگند اما یک وقت می گوئید با هم جنگیدن یک تصور دارید از این فعل، و یک وقت می گوئید جنگیدن، خوب اینجا همین فعل را تصورا لحاظ کردید که صادر می شود از فاعل و واقع می شود بر مفعول می شود قاتل زید عمروا.

سؤال؟

جواب: قاتلهم الله یا به معنای قتلهم الله است که خدا اینها را بکشد، نه اینکه دعا می کنید که خدا با اینها بجنگد، آن خلاف ظاهر است، قاتلهم الله لزوما به معنای حاربهم الله نیست بلکه به معنای قتلهم الله است، حالا چرا قاتلهم الله بکار رفت ممکن است به عنایت تأکید یا به عنایت استمرار که خدا این کشتن این منافقین را ادامه بدهد، یا به هر حال کنایه است از نهایت بغض خدا نسبت به اینها.

اما صدق عرفی نمی کند که یک شخص خواب را شما متصدی قتل او بشوید بگوئید قاتلته، متصدی ضرب او بشوید بگویند ضاربته، تا چه رسد به آن تفسیر آقای خوئی که شمشیر را دست گرفتید دنبال کردید او هم فرار کرد رفتید و آخرش هم سوار قطار شد و رفت و شما هم دستتان به او نرسید، کدام عرف می گوید قاتلت زیدا، آقا کی من قاتلت زیدا؟ ما اسلحه را دست گرفتیم گذاشتیم توی جیبمان، تا این شخص اسلحه را دید در جیب ما فهمید و پا به فرار گذاشت و رفت سمت خیابان ایستگاه، شانسش زد قطار ایستاده بود سوار قطار شد و رفت، بله می گویند حاولت قتله و سعیت الی قتله، اما هیچ عرفی به این نمی گوید قاتلته، یا هیچ عرفی نمی گوید ضاربته چون قصدتان این بود که بروید او را کتک بزنید و لکن موفق نشدید و او فرار کرد، و همینطور این تفسیر محقق اصفهانی هم به نظر ما صادق نیست، این توجیهی است که ما می کنیم.

سؤال:

جواب: حالا می رسیم، ما فعل الاثنینی ها را که مسلم است برایمان فعل الاثنین است مثل قاتل، ضارب، ذاکر، در ذاکر خوب اخفش با بزش مذاکره که نمی کرد ولی متعمد بود بزش را بیاورد مطالبی را که پیش استاد خوانده بود پیش بزش تکرار کند، به این نه تذاکرا می گویند نه ذاکر، اینجور موارد را ما می گوئیم، ما که ادعایمان مثل علماء ادب نیست که اصل در باب مفاعله فعل الاثنین است، ما می گوئیم جناب محقق اصفهانی تمام پلها را خراب نکنید، برخی از استعمالات صیغه مفاعله فعل الاثنین است، بگذارید راه توجیه باز باشد برای آنها.

سؤال؟

جواب: ایشان خودش گفته ضارب زید عمروا با تضارب زید و عمرو فرق می کند و کذا قاتل زید عمروا با تقاتل زید و عمرو فرق می کند، خود ایشان گفته است.

اما آنی را که برخی از علماء ادبیات گفته اند او را هم بگوئیم، آنها اصلا کی می گویند که صیغه مفاعله دلالت می کند بر نسبتین، آنها حرفی که دارند این است که می گویند ضارب زید عمروا تضمین شده در او مشارکت، برخی از افعال تضمین می شود در آنها یک فعل دیگر، مثل رغب الیه می گویند رغب مائلا الیه مثلا، تضمین زیاد است دیگر، در ضرب زید عمروا می گویند تضمین نیست، اما وقتی می گوئید ضارب زید عمروا همان ضرب زید عمروا است منتها ضرب زید عمروا مشارکا معه، یعنی زید عمرو را زد و مشارک بود با عمرو در زدن، دال بر این تضمین هیئت باب مفاعله است، این کجایش صیغه مفاعله دلالت می کند بر دو نسبت؟ یک نسبت صدوریه است که هیئت ضارب یعنی هیئت فعل ماضی دلالت می کند بر او، و یک تضمین است مشارکت است که آن ماده مشترکه در باب مفاعله که آن الف زائد هست که غیر از ماده اصلی فعل است، یعنی غیر از ضرب آن الف که بین ضاء و راء واقع شده، این دلالت می کند بر تضمین معنای مشارکت، اینکه مشکل ندارد، دو تا دال بر نسبت داریم یکی دال بر نسبت صدوریه است و یکی آن دال بر نسبت تضمینیه و دال بر مشارکت، اینکه محذروی ندارد.

بله، اشکال به این علماء ادب می شود کرد، نه به اینکه این حرف شمای علماء ادب غیرمعقول است بلکه به اینکه این حرف خلاف وجدان است، برای اینکه شما می گوئید ضارب زید عمروا یعنی ضرب زید عمروا مشارکا ایاه، این یعنی در حقیقت زید شریک عمرو شد در زدن، و در مقام تصور زدن اصلش از عمرو است، زید عمرو را زد شریک شد با عمرو در زدن، در حالی که بالوجدان در ضارب زید عمروا عمرو اصل نیست، اصل زدن از عمرو نیست، چه بسا اصل زدن از زید باشد عمرو بنده خدا تلافی می کند.

اگر بگوئید خوب بیایید توجیه کنید بگوئید ضرب زید عمروا مشارَکا (بالفتح) مع عمرو، نه مشارِکا (بالکسر)، علماء ادب ظاهرشان این بود که می گفتند مشارِکا، مشارِکا ظاهرش این است که اصل در صدور زدن این بود که از عمرو صادر شد زید با او شریک شد در زدن، گفته می شود توجیه بکنیم، مثل آقای صدر گفته توجیه می کنیم که اینها مقصودشان این است که ضرب زید عمروا مشارَکا (بالفتح) مع عمرو، یعنی زید عمرو را زد در حالی که عمرو شریک او شده بود در زدن، که اینجا ضرب بالاصالة از زید صادر شده عمرو آمده شریک او شده در زدن.

 اقول: ما به نظرمان ضارب زید عمروا هیچ دلالت نمی کند بر اینکه اصل کدام است در مقام واقع، نه، ضارب زید عمروا ممکن است واقعا اصلا زید در مقام انتقام جوئی باشد منتها چون آدم مهمی است عمرو که ارزش ندارد کارش که راجع به او حرف بزنیم، می گوئیم آقا حضرت آیة الله جناب زید ضارب عمروا، می گویند عجب، زید که اهل ابن نبود که با کسی تهاجمی برخورد کند، می گویند بله این عمرو یک کمی قاطی دارد جلو راه زید را گرفت و مشتی را به او زد، زید هم در جواب زدن عمرو یک مشتی زد شد ضارب زید عمروا، پس هیچ ضارب زید عمروا دلالت نمی کند بر اینکه صدور ضرب از زید بالاصالة بوده و از عمرو بالتبع یا بالعکس، در مقام تصور - همانی که ما عرض کردیم- در مقام تصور ما اینجور تصور می کنیم، اصلا ممکن است زید پاسخ ضرب عمرو را داده باشد، ضارب زید عمروا مثل مذاکره، حالا اگر بگویند فلان شخص ذاکرَ وزیر کذا را، آیا این ذاکر حتما باید ابتداء مذاکره از این شخص باشد یا نه در پاسخ سخنان او این هم سخنانی به او بگوید، هیچ دلالت نمی کند بر اینکه کدام ها اصلند و کدامها فرع، در مقام تصور زید گفتگو کرد با عمرو واقعه گفتگو را جوری تصور می کنیم که کانه از زید صادر شده و بر عمرو واقع شده، نه اینکه در خارج اول چه کسی شروع به تذاکر کرد و دیگر پاسخ داد، اصلا دلالت بر این نمی کند.

اما بقیه اشکالات به محقق اصفهانی ان شاء الله روز شنبه.